

## بررسی اصطلاح نفس در درّه‌التاج قطب‌الدین شیرازی و مقایسه آن با مصنفات باباافضل و آثار منشور ناصر خسرو

نعیمه کیالاشکی<sup>۱</sup>، دکتر عباس ماهیار  
(تاریخ دریافت: ۹۵/۰۳/۰۲، تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۵/۱۸)

### چکیده

نفس از اصطلاحات کاربردی در مباحث نظری فلسفه و عرفان و کلام از گسترده‌ترین مباحث آثار حکیمان و فلاسفه است. نفس جوهری است مجرد که در ذات خود نیاز به ماده دارد. قطب‌الدین شیرازی در درّه‌التاج، مرتبه کل نفوس را بعد از عقل می‌داند که بین آن‌ها نفسی واسطه است یا واسطه نیست و نفس را واجب‌الوجود نمی‌داند چون نفوس انواع بسیار دارد و واجب‌الوجود، واحد حقیقی است که از چیزی صادر نمی‌شود.

در این تحقیق به مقایسه نفس در سه نویسنده قطب‌الدین شیرازی در درّه‌التاج، باباافضل در مصنفات و آثار منشور ناصر خسرو پرداخته شده است.

### واژگان کلیدی

قطب‌الدین شیرازی، درّه‌التاج، نفس، باباافضل، ناصر خسرو.

۱- دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران. N\_kialashaki@yahoo.com

۲- استاد راهنما، دکتری زبان و ادبیات فارسی عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران. Info@jamejam.yahoo.com

## مقدمه

از جمله اصطلاحات کاربردی در فلسفه و کلام و عرفان، نفس است که از گسترده‌ترین مباحث آثار حکیمان و فلاسفه و عارفان در دوره‌های مختلف می‌باشد.

عرفا نیز تعارف گوناگونی درباره نفس دارند: گروهی آن را جوهر مجرد می‌دانند که در ذات خود، نیاز به ماده ندارند، ولی در فعل نیاز به ماده دارد و متعلق به اجساد و اجسام است و بالاخره جوهری است مستقل و قائم به ذات خود که تعلق تدبیری با بدن دارد و جوهری است غیر مادّی و در تصرّف و تدبیر نیاز به جوهر روحانی دیگر دارد که روحانیت آن از نفس کمتر باشد و آن واسطه روح حیوانی است که آن هم واسطه‌ای دارد که قلب است. (سجادی، ۱۳۶۴: ۵۹۳-۵۱۴).

مشیری می‌گوید: نفس‌الشیء یعنی وجود شیء و لکن نزد اهل معرفت، مراد از نفس وجود نیست بلکه مراد افعال و اخلاق و اوصاف مذمومه‌ی بنده است. (قشیری، ۱۳۶۴: ۴۴).

خواجه‌عبداله انصاری می‌گوید: «نفس زندان روح و دنیا زندان نفس است، چون روح از تدبیر بدن تعلق به نفس دارد. (مبیدی، ۱۳۴۴: ۲۷۹/۳)

فلاسفه مسلمان مطالعه نفس انسان را در جستجوی حکمت لازم و ضروری می‌دانند و آنان اصول و اساس نفس را در وجود نخستین یا الاول می‌جستند. آنان اخلاق را علمی مهم می‌دانستند چون آن را چیزی جز تحقیق و

پژوهش در این باره که نفس چگونه در درون خود به تعادل می‌رسد با توجه به نحوه پیدایشش از مبداء، نمی‌دانند. خداوند روح یا نفس انسانی را از عدم خلق کرد و همه‌ی انسان‌ها را از نفس واحده آفرید.

پس نفس جوهری است ذاتاً مجرد که در تصرّف و عمل احتیاج به ماده دارد و گروهی نفس را یک مقام تنزّل یافته از روح می‌دانند. نفس غیرمادّی و مقدم بر جسم است.

افلاطون معتقد است زمانی بود که نفس با خدا در عالم مُثُل می‌زیست، ولی به واسطه تمایلش به عالم حس، هیبوط کرد و در بدن مادی محبوس شد و محکوم شد برای برگشت دوباره یک مرحله تزکیه و تطهیر را بگذرانند.

پس از رهایی نفس از جسم پرهیزگاران دنیا، به سرمنزل خجستگان، به ستارگان مخصوص خود، فرستاده می‌شوند و بدکاران برای تحمل عقوبت به تارتاروس می‌روند.

وی نفس را سه جز می‌داند: عقل - اراده - شهوت. قسمت اراده‌کننده نفس گاهی در کنار عقل است و از امر آن اطاعت می‌کند. اراده شامل انگیزه‌هایی مانند جاه‌طلبی، غضب و خشم عادلانه و برحق است و شهوت شامل تمایل برای لذّات حس و ثروت و تمام صور کامیابی جسمانی است. (میان محمدشریف، ۱۳۸۹: ج ۱، ۱۳۳-۱۳۴)

در بحث علم اخلاق نفس را ذاتاً عقلانی و غیرفانی و سرچشمه تمام خیر آن عالم موجودات

حقیقی یا عالم مثل می‌داند.

در اسلام نفس آدمی به سه مرتبه تقسیم می‌شود:

۱. مرتبه اول نفس اماره است که بین انسان و حیوان مشترک است.

۲. مرتبه دوم نفس لوامه است که نفس وجدانی است و گاهی اخلاقی دارد و بین خیر و شر نوسان دارد و از اعمال بد احساس ندامت می‌کند.

۳. مرتبه سوم نفس مطمئنه است که یکپارچه در اراده الهی محو و مستغرق است و در صلح و صفا به سر می‌برد.

ارسطو معتقد است نفس کمال اول جسم طبیعی است که در آن استعداد حیات هست و قوای چهارگانه آن را قوه مغزیه، قوه حساسه، قوه محرکه و قوه عاقله توصیف نموده بود.

سه قوه اول میان انسان و سایر حیوانات مشترک است، زیرا این سه قوه مربوط است به گرفتن غذا و ادراک حسی و تمایلات.

اما قوه چهارم، قوه عاقله یا نفس ناطقه است که خاص انسان است. این قوه مستقل از بدن

است و فرض بر این است که منشاء آن در بدن نیست. پس انسان ترکیبی است از روان و

نفس ناطقه. اخوان الصفا معتقدند: نفس مطلق یا نفس علم یا روح کل عالم (نفس کلی فلکی)

و ذات بسیطی است که از عقل صادر شده است و نیروی خود را از عقل می‌گیرد. این نفس در

خورشید تجلی کرده و از این راه کل عالم تحت قمر را به حرکت درمی‌آورد. آن چه را که ما در عالم خود خلقت می‌نامیم درواقع به عالم نفس مربوط می‌شود. (میان محمدشریف، ۱۳۸۹: ج ۱، ۴۱۴)

ابن سینا نفوس را به تعداد ابدان می‌داند. وی در آغاز رساله موسوم به حجج عشر گوید: و رؤیت عن امام الائمه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام انه قال، مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ. و سمت رأس الحکما ارسطاطالیس یقول وفاق قول امیرالمؤمنین (ع): ان من عجز عن معرفه نفسه فالخلق به ان یعجز عن معرفه ربه و کیف یری المرء موثقاً به فی معرفه شیء من الاشیاء بعد ما جهل نفسه؟... (حسن زاده آملی، ۱۳۷۷: ۳۳۹)

خواجه نصیر به اشتراک اسم، نفس را سه قسم می‌داند: یکی نفس نباتی که ظهور آثار او اصناف نبات و انواع حیوان و اشخاص انسان را شامل است و دوم نفس حیوانی، که تصرف او بر اشخاص انواع حیوان مقصور است و سیم نفس انسانی که نوع مردن بدان از دیگر حیوانات ممتاز و مخصوص است.

هر یک از نفوس چند قوت باشد که هر قوتی از آن مبداء فعلی خاص شود اما نفس نباتی را سه قوت: یکی قوت غاذیه و عمل او به اعانت چهار قوت دیگر تمام شود: جاذبه به ماسک، هاضمه و دافعه، دوم قوت منمیه و عمل او به

۱- در غرر و درر آمدی بسیاری از کلمات علی(ع) در معرفت نفس آمده است (حسن زاده آملی، ۱۳۷۷: ۳۴۰-۳۴۱).

اعانت غاذیه و قوّتی دیگر که آن را مغیره خوانند، صورت نبندد و سیّم قوّت تولید مثل در نوع و عمل در به امانت غاذیه و قوّت دیگر که آن را مصوّر خوانند و به کمال رسد.

نفس حیوانی در قوت است یکی قوّت ادراک آلی و دوّم قوّت تحریک ارادی نفس انسانی را از میان و نفوس حیوانات اختصاص به یک قوّت است که آن را قوّت نطق خوانند و آن قوّت ادراک بی‌آلت و تمییز میان مدرکات است. (طوسی، ۱۳۸۷: ۵۶-۵۷)

باباافضل در فصل دوم رساله مدارج‌الکمال منظور خود را از لفظ نفس چنین می‌گوید: ما بلفظ نفس آن خواهیم که بلفظ اصل و لفظ حقیقت و لفظ و ذات و لفظ خود خواهیم. .. چون نفس انسان گوییم به آن بدو اصل و حقیقت و ذات مردم را می‌خواهیم. (کاشانی، ۱۳۶۶: ۹)

در فصل پنجم همان رساله می‌گوید: انسان قوّتی دارد که به آن اصل با همه جانوران شریک است و جانوران به واسطه آن زنده‌اند که نام آن نفس حیوانی است و آن دارای دو قوّت شوق و خواستاری و دیگر آگهی و یابندگی هستند. (همان: ۱۴)

نفس عاقله در اشخاص مردم دو قوّت است: یکی نظری، نامش عقل نظری که بدان اشخاص دانا و آگاه باشند و دیگر قوّت عملی نام وی عقل عملی که اشخاص مردم بدین قوّت کارهای عقلی کند. (همان: ۲۳)

در همان رساله نفس انسانی را از نفس حیوانی جدا نمی‌داند (همان: ۲۴). غالب‌گشتن جسد بر نفس و نظر بر جسم گماشتن نفس از علقه‌ای و پیوندی‌ست که نفس راست با تن و آن پیوند به هیچ پیوندی چنان مانده نیست که پیوند کارگر با آلت کارگری. ... (همان: ۴۳-۴۴)

در رساله‌ی ره‌انجام‌نامه هفتم گفتار به اسباب و علل وجود نفسانی می‌پردازد (همان: ۶۴). و در فصل سوم همان رساله می‌گوید: بدان که نفس جوهریست زنده بذات، کننده بطبع، داننده بقوّت. اما جوهر بودنش از آن که فصل و بوی و دروی موجود بود و محل فعل است و خود در هیچ محل نیست .... (همان: ۷۸-۷۹)

در رساله‌ی ساز و پیرایه شاهان می‌گوید: جنباننده گوهر آسمانی را علما، نفس خوانده‌اند (همان: ۸۸) و هم‌چنین طبع گوهران و اجرام سمایی را نفس خوانند. (همان: ۸۹)

در رساله عرض‌نامه نفس را چنین تعریف می‌کند: منشاء کثرت نه کثرت است و هرچه در اجسام بود نه از اجسام، از جز اجسام آید و آن غیر را بنام نفس خواندیم، پس نفس نه جسم بود بی‌مقدار و نهایت و طرف باشد. .. پس یافتن و دانستن نفس بعقل تواند بود و نفس چون محسوس و منحل و موهوم نتواند بود. .. و دانش‌های گوناگون مرفس را از عقل چون صورت‌های گوناگون بود مرجسم را از نفس و هم‌چنان که جسم به اختلاف صور و کنش‌ها

اجسام شدند نفس به انواع صور عقلی نفوس باشند به اندازه قوبل چون نفس نامیه و نفس غضبی و نفس شهوانی و نفس عمّاره و نفس فاکره و نفس حافظه و نفس مخیله و نفس اشخاص مردم. (همان: ۱۸۹-۱۸۸)

جهان روحانی را جهان نفس و عقل می خوانند که منشاء و منبع حیات و حرکت و زندگی است .... (همان: ۱۹۳)

در همان رساله عرض نامه انواع نفس را برطبق آن که آن جوهر که نفس است به اقسام زیر می آورد:

۱. نفس فلکی: اگر فصل مطلق باوی یافته شود که کنش است و جنبانیدن، نفس فلکی گویندش.

۲. نفس منیمه: اگر افعال مختلف و متفنن برترتیبی پیاپی از وی یافته شوند، نفس منیمه خوانندش که فعل جذب و امساک و هضم غذا و تولید با او باشد.

۳. نفس حیوانی: اگر افعال مختلف بعضی بر ترتیب طبیعی و بعضی بی ترتیبی طبیعی باوی یافته شوند چون حرکات حیوان، آن نفس را نسبت با حیوان کنند و نفس حیوانی گویندش.

۴. نفس عملی انسانی: اگر کنش های وی عقلی بود چون کارهای اهل صناعات آن را نفس عملی انسانی خوانند.

۵. نفس ناطقه یا فاکره یا عاقله اگر کنشش تمییز معانی محسوسات باشد و ترکیب و اثبات

بعضی باهم و تفضیل و نفسی بعضی از بعضی آن را نفس ناطقه و فاکره و عاقله گویند. (همان: ۲۱۶) در تعریف علم نفس گوید: بحث و تعرف از گوهر نفسانی و کیفیت وجودش و تعدید افعال و قوّت های هر نوع و قوّت عملی و قوّت نظری، علم نفس خوانند و از شعب این علم، علم اصلاح اخلاق، ریاضت نفوس جزوی و علم سیاست و شرائع و ... است. (همان: ۲۱۷)

در رساله جاودان نامه انفس و نفس های غایت که ملکوت این جهانند چهار دسته هستند:

۱. نفس اعلی که آن را اسرافیل نامند و کار

وی روح میدن است و روان دادن در اجسام تا بدان انگیخته طلب و جنبش شوند.

۲. دوّم نفس که او را میکائیل خوانند به نام و کار او روزی رسانیدن بود به روزی جویی.

۳. سوّم نفس که او را جبرئیل خوانند بنام و کار وی آن بود که سخنان خدا را ادا کند و پیام وی سوی خلق آورد.

۴. نفس چهارم که وی را عزرائیل خوانند و کار وی جان ستدن ست و جان ستدن جدا کردن معنی بود از صورت دانستن و بگوهر دانا پیوستن آن. (همان: ۲۹۱-۲۹۲)

در همان رساله جاودانه نامه فصل ششم آن می گوید: حق تعالی نفس را به چهار پایه بیاراست بر نشان دابة الارض تا به چهارپای که دارد با همه جهانیان سخن گوید بر مرتبت و منزلت که از خدای دارد. یک پای در خاک و نام آن

طبع و یک پای در نبات و نام آن نامیه و یک پا در بهیمه نام آن حیوان و یک پای در مردم و نام وی خرد سخن گوی (همان: ۲۹۵). و در رساله نفس به تعریف انواع آن پرداخته است. در منهای مبین انواع نفس را می‌آورد، نفس ملکی، نفس حسّی و حیوانی (همان: ۴۹۵). در رساله مبادی موجودات، موجودات را دو قسم می‌داند: یکی موجودات طبیعی دیگر موجود نفسانی، و مبداء آن می‌گوید به تبع آن سه دانش به وجود می‌آید. یکی دانش حال و کار موجودات طبیعی و آن را علم طبیعت خوانند و یکی دانش حال موجودات نفسانی که مدرکات باشد و آن را علم عقل خوانند و مقولات و یکی دانستن هست، از آن روی که هستی آن در نفس باشد یا بیرون از نفس و این را علم اعلی خوانند. (کاشانی، ۱۳۶۶: ۵۸۷-۵۸۸)

ناصر خسرو در زادالمسافرین می‌گوید: نفس جوهری است پذیرا مر آثار الهی را از علم و قوّت و قدرت و بقا و جزآن و ظهور آثار الهی بدوست. (زادالمسافرین، ۱۳۸۵: ۳۴۴)

در صفحه ۴۵۴ همان کتاب می‌گوید: نفس جوهر است اعنی به ذات خویش قائم است و اعراض لطیف او از علم و جهل و سخاوت و بخل و شجاعت و مبین و جز آن بر جوهریت او گواه است (همان: ۴۵۴) و در صفحه ۳۷۱ همان کتاب می‌گوید: پدید آمدن جوهر عقل و نفس که مبدعات اند از چیزی اند و نه اندر چیزی اند. در

صفحه ۲۵۲ همان کتاب می‌گوید: اشتراک به بیان این سه نفس بدان است که وجود ایشان همه به آغاز جز اندر مزاج جسدی نباشد و لیکن آمدن این دوروح کز او یکی نباتی است و دیگری حیوانی است از تأثیر اجرام فلکی است اندر مزاج استقس و حال آمدن نفس ناطقه اند مزاج به خلاف آن است نزدیک حکمای دین حق که اسلام است و حکمایی که مرایشان را متألهان گویند از قدمای فلاسفه هم بر این گونه اند و گویند که این نفس جوهری است الهی ابداعی و شایسته مرقبول صفات الهی را و بقای ابدی را گویند پس از فنای کالبد مر او را به ذات خویش قیامت است (همان: ۲۹۷-۲۹۸). و باز در همان کتاب صفحه ۲۹۶ می‌گوید: نفس‌های نباتی و حیوانی هر چند که بر جنبانند قدرت دارند جنبانیدن ایشان چون مرجسم را نیت و مرنفس ناطقه را قوّتی هست که بدان قوّت مرجبانندن جسم راست و هم بدان قوّت مردّات خویش را بجنبانند اما جنبانید او مرجباننده مر جسم را به بازداشتن اوست مرنفس حیوانی را از خشم و شهوت و حسد و جز آن که این قوّت‌ها مرنفس حیوانی را بجنبانند و مرنفس ناطقه را این قوت و حرکت به یاری عقل است.

### نفس در ذرّة التاج قطب الدین

کلّ نفوس در وجود ذوات ایشان، مستند باشد به عقلی یا بی‌واسطه میان ایشان یا به واسطه که او نفس باشد ولکن نه از آن روی که تأثیر کند

در وجود نفسی که معلول است چه او از حیثیت عقل باشد به جهت استغنا او در آن فعل در ذات خود، و در فاعلیت خود از جسم. (دره‌التاج: ۷۶۸)

قطب‌الدین در فن اول جمله پنجم از دره‌التاج در علم اعلی می‌گوید: وقتی که در خواص واجب و ممکن در نفوس ارضی و سماوی که ممکن‌الوجودند شک نمی‌کنی در ادامه می‌گوید جایز نیست که نفس واجب‌الوجود باشد چون نفوس بسیارند و واجب‌الوجود واحد حقیقی است که صادر از او نشود.

وی وجود نفس را بر جسم متقدم نمی‌داند. نفس از آن روی که نفس است علت قریبه او غیرواجب‌الوجود لذاته باشد (دره‌التاج: ۷۶۳-۷۶۶). پس نفس از جسم برتر است. وی انفاس بشری را مثل نسبت خورشید و چشم‌ها می‌داند بلکه کامل‌تر از آن و آن را چون خزانه برای معقولات می‌داند. (همان: ۷۷۱-۷۷۲)

### نتیجه‌گیری

فلاسفه مسلمان، مطالعه نفس انسان را در جستجوی حکمت لازم و ضروری می‌دانند و

آنان اصول و اساس نفس را، در وجود نخستین یا الاوائل می‌جستند. از نگاه آنان، نفس جوهری است ذاتاً مجرد که در تصرف و عمل احتیاج به ماده دارد و گروهی نفس را یک مقام تنزل یافته از روح می‌دانند. نفس غیرمادی و مقدم بر جسم است.

در اسلام نفس آدمی به سه مرتبه تقسیم می‌شود: اماره، لوامه و مطمئنه. این سه قوه بین انسان و حیوان مشترک است، اما قوه چهارم هم تحت عنوان قوه عاقله نفس ناطقه که مخصوص انسانی است، وجود دارد. نفس عاقله در اشخاص دو قوت است. یکی نظری که نامش عقل نظری است و دیگر قوت عملی که نام آن عقل عملی است.

قطب‌الدین همه‌ی نفوس را مستند به عقلی می‌داند که بی‌واسطه یا با واسطه بین او نفس باشد. او معتقد است که نفس واجب‌الوجود است چون نفوس بسیارند و واجب‌الوجود، واحد حقیقی است که صادر از او نشود و وی وجود نفس را بر جسم متقدم می‌داند و نفس از آن روی که نفس است، علت قریبه او غیر واجب‌الوجود لذاته است.

## منابع

- حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۷۷، یازده رساله فارسی (فلسفی - منطقی - عرفانی)، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- سجادی، سیدجعفر، ۱۳۶۱، فرهنگ علوم عقلی، چاپ اول، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران.
- شیرازی، قطب‌الدین، درةالتاج، ۱۳۶۹، به کوشش و تصحیح سید محمد مشکوه، چاپ سوم، تهران: انتشارات حکمت، تهران.
- طوسی، خواجه‌نصیر، اخلاق ناصری، به تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، ۱۳۸۷، چاپ ششم، تهران: انتشارات خوارزمی، تهران.
- قشیری، ابوالقاسم، ۱۳۴۶ق، رساله‌ی قشیری، مطبعه صبیح، چاپ اول، مصر.
- کاشانی، باباافضل، محمد مرقی، مصنفات، به تصحیح مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی، تهران.
- میان محمد شریف، ۱۳۸۹، تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۱، تهیه و گردآوری ترجمه فارسی نصرالله پورجوادی، چاپ دوم، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- میبیدی، رشیدالدین، ۱۳۴۴، کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ اول، تهران.
- ناصر خسرو، زاد‌المسافرین، ۱۳۸۵، تصحیح محمد بذل الرحمن، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، تهران.